

بستن دفتر یک جنگ صلیبی ۸۰ ساله

داریوش همایون

برگرفته از سخنرانی در کنفرانس امریکایی حزب مشروطه ایران، لوس آنجلس، ۷-۸ ژوئن ۲۰۰۳

باشد. ما البته در وضع عراق و افغانستان نیستیم و بهتر از مردمان جمهوریهای قفقاز و آسیای مرکزی - که لاید بنا بر تعریف، با اختیار نظام جمهوری به دمکراسی به آزادی رسیدند - از فرصت و آزادی که در پیش است بهره خواهیم گرفت. با اینهمه تجربه اروپای خاوری را نیز در برابر داریم. در آن جامعه های استبداد زده، ناسزاوار ترین کسان زودتر دست به کار شدند و صحنه را چنان آشفته و فضا را چنان آلوده کردند که پاک کردن سیاست سالها به درازا کشید و در بیشتر آنها هنوز به آنچه باید نرسیده است. جامعه ایرانی هر چه هم به آن بناییم به درجه ای از نیهیلیسم افتاده است که می باید برای همه گونه احتمالات آماده بود. در برابر افراد بیشماری که به امید غنیمت یا در آرزوی جبران مافات بهر بها به میدان می آیند باید صف نیرومندی هم آراسته باشد که همه به پول و مقام و انتقام نیندیشد و نگاه بلند تری به اوضاع و احوال ایران و موقعیتی که نه تنها برای گروههای دست درکار بلکه ملت ما دارد پیش می آید بیندازد. (نیهیلیسم به معنی ناپدید شدن هر ملاحظه اخلاقی در اندیشه و رفتار است و در شعار "هدف وسیله را تیرئه می کند" و ضرب المثل آتش زدن قیصریه برای یک دستمال بهتر از همه بیان می شود.)

ما نیاز داریم که دست کم رگه ای از آرمانگرایی را وارد سیاست خود کنیم. در کشوری که بیست و پنج سال حکومت مافیای اسلامی، آن را از هم گسیخته است و پیش از آن هم نمونه سلامت و صلاح نمی بود، سیاستی که سود شخصی، تنها ملاحظه و نیروی برانگیزاننده اش باشد شیرازه اجتماعی را از هم بیشتر خواهد گسست. ما با پند دادن و موعظه کردن به بهبود فضای ناسالم سیاست ایران نخواهیم رسید. می باید نیروئی را در

در فضای سیاست ایران بوهای تازه ای موج می زند، از هر سو سخن از جبهه و ائتلاف و همکاری است. بار دیگر پس از یک رکود چندین ساله بازار سازمان سازی گرم شده است. پیداست که نسیم تغییرات بر همه وزیده است و همه را به جنبش انداخته است. در این روحیه تازه، فرصت طلبی سهم خود را دارد و بیشترین سهم را دارد. ولی می باید کوشید که نیروی برانگیزنده اصلی نباشد. در درون، صدهای دلاوری صلاهی ائتلاف همه گیر نیروهای آزادیخواه را سر داده اند و در بیرون تابش آفتاب امریکا سردترین دلها را نیز گرم کرده است. دورنمای سرنگونی رژیم نمودار شده است و شمار روز افزونی در اندیشه آند که جایی در زیر آفتاب برای خود دست و پا کنند.

گروه هائی این مقصود اصلی را پوشیده تر بیان می کنند. بسیاری هم که بیست و چند سال " مبارزه " کرده اند - به این معنی که به موقعیت شخصی، چه در تبعید و چه در آینده ایران، اندیشیده اند و کوشیده اند جلو دیگران را بگیرند - باکی از آن ندارند که همه تاکید خود را بر مسابقه ای که نمی باید در آن عقب افتاد بگذارند. سخنانی که از کمک امریکا به مخالفان در میان است مسابقه را تند تر کرده است و اینجاست که می باید از بهترین عناصر مخالف رژیم خواست که اجازه ندهند پیکار با جمهوری اسلامی، تجربه نخستین سالهای پس از انقلاب را تکرار کند. زمینه دارد آماده می شود و بی تردید هر که بهتر و بیشتر بکوشد در وضع بهتری خواهد بود ولی می توان از این فرصت بهره های گوناگون گرفت.

سطح سیاسی و فرهنگی جامعه ما هنوز چندان نیست که فرصت و آزادی برایمان بی خطر

می توان انتظار داشت که پس از پنجاه سال اولویتها را درست تر بشناسند - یا شاید هنوز چشمداشت نا ممکنی است؟
* * *

می توان از تکرار چند واقعیت که امید است از سوی بیشتری از آزادیخواهان پذیرفته باشد آغاز کرد:

- جمهوری اسلامی به پایان راه رسیده است و سرنگونی آن بهر صورت موضوع زمان است. نمی توان پنداشت که چنین رژیمی در چنان اوضاعی همچنان بپاید. مردم جسارت بیشتری می یابند؛ رهبری محلی پدیدار می شود و افراد فراوانی رژیم را آشکارا چالش می کنند؛ خطر از بیرون رو به افزایش است و حکومت، و نه غلط مشهور حاکمیت (sovereignty) جز بگیر و ببند پاسخی برای هیچ مشکل خود ندارد. اما بگیر و ببند چیزی است که رهبری محلی پدیدار شونده از آن استقبال می کند. در زندان جمهوری اسلامی بودن، امروز از بزرگترین سرمایه های سیاسی است که خود نشانه ای بر آفتاب لب بام بودن رژیم است.

- از درون ایران هیچ نشانه ای در دست نداریم که مردم مشکل هشتاد سال یا پنجاه سال یا سی سال پیش را داشته باشند، و آن رهبری محلی که زندان رژیم را پذیره می شود هرگز پروای مسائل چپ و راست تاریخی، بلکه باستانی و نئاندرتال، ایران را نمی کند. دلمشغولی مردم، مسائلی است که دهها میلیون زندگی های سوخته در آتش اسلام سیاسی و حکومتی با آن روبروست.

- آینده ایران هیچ مسلم نیست که با انتظارات هر گروهی سازگار درآید. کشوری از هم گسیخته است، که اگر کمترین شباهتی به اجتماع کوچکتر بیرون داشته باشد جای نگرانی های بسیار در آن است. جامعه ای است که نیروهای ناشناخته همواره آماده خواهند بود تا هر جا بروند و هر تعادلی را برهم زنند. برقراری دمکراسی تنها یکی از سناریوهاست.

خدمت مبارزه گذاشت که از مهار کردن گرایشهای ناسالم در این میدانی که به تندی دارد پر می شود برآید. امروز تا چشم کار می کند در این میدان به عناصر و گرایشهایی می توان برخورد که می توانند پاره ای از ناپسندترین جنبه های گذشته ما را به آینده نیز بکشند. خطر به همان بزرگی است که فرصت، و باید به پای آن رسید. گورزادان سیاسی که این بیست و چند ساله را به کشاکشهای گذشته خود گذرانده اند هنوز می توانند به نسل تازه ای که می خواهد خود را بالا ببرد بپیوندند. حق بجانبی آنان بیرون از محافل خودشان معنائی ندارد. می توانند آن را تا پایان با خود ببرند ولی بهتر است اجازه ندهند که بیش از این کمرشان را خم کند. سیاست ایران بیش از کوله بار و مرده ریگ به نگاههای تیز و گامهای چالاک نیاز دارد.

این سودازدگی گذشته، هر خلعتی بر آن بپوشانند، از بیش از آنچه در دو سه دهه پایانی دوران پهلوی کرد بر نخواهد آمد. در آن دهه ها بیشتر استعدادهائی که می توانست به گسترش جامعه مدنی و توسعه سیاسی ایران خدمت کند در ترکیبی از انتقامجویی و تلخکامی، کناره گیری و خرابکاری هدر رفت و به خدمت نیهیلیسم در بدترین صورت آن درآمد. در آن زمانها با همه سرکوبگری و فساد، امکان مبارزه سازنده، حتا اصلاح از درون، می بود. در شرایط بسیار بدتر جمهوری اسلامی نیز امکان مبارزه بوده است و هست، چنانکه می بینیم. همچنان بسر بردن در فضای آن سالها انرژی ملی ما را برای نوسازندگی سیاست ایران ضعیف، و دست گرایشهایی را نیرومند می کند که هیچ سودی در این نوسازندگی ندارند، درست همان گونه که در آن دهه ها می بود. بسا زنان و مردان، بسیاری با بهترین نیتها، پنج دهه به این دلخوش بوده اند که حق دارند، و هر اشتباه و کژروی را بر خود روا دانسته اند و امروز خود و ملت خود را از هر حقی بی بهره می بینند. اکنون از این حق بجانبان همیشگی که همواره در جبهه یزدان با اهریمنان جنگیده اند و هر که رویاروی شان بوده خودبخود در صف محکومان جا می گرفته است

- نیروهای آزادیخواه در پراکندگی کنونی خود نه برای رهائی ایران کفایت می‌کنند و نه دفاع از ارزشها و نهادهای دمکراتیک. آنها اگر با هم نایستند تک تک فرو خواهند افتاد؛ اگر با هم کار نکنند یکایک قربانی یا تسلیم دیکتاتوری خواهند شد.

- زمان جمهوری اسلامی بسر آمده است و با این ابرهای آتشنزائی که در افق گرد می‌آید امکان دارد فرصت چندانی برای آن و برای نیروهای مخالف پراکنده نمانده باشد.

از اینهمه یک نتیجه منطقی می‌توان گرفت: اگر افراد و گروههایی در پی رهائی ایران و جلوگیری از تکرار اشتباهات و کژرویهایی گذشته اند می‌باید پیش از همه نیروئی شوند که در گردباد دگرگونی‌هایی که در پیش است ناچیز نشود و چنان قدرت سیاسی و بویژه اخلاقی را بسیج کند که از افتادن جامعه به پرتگاههای هرج و مرج و تباهی، و استبداد و سرکوبگری جلوگیری کند. مانند هر کشور دیگری، ما، هم به احزاب و گروهبندی‌های نیرومند و هم به هم‌رئی آن احزاب و گروهبندی‌ها بر سر اصول و قواعد بازی نیاز داریم. اهمیت این هر دو به اندازه‌ای است که کنفرانس کنونی حزب اگر بیش از همه به آن پردازد بیجا نخواهد بود. تلاشهایی که در چند ماهه گذشته برای همکاری و همبستگی شده است اهمیت نگاه تازه و روشنی را بر موضوع آشکارتر می‌سازد. حزب مشروطه ایران با تعهدی که به نوسازندگی سیاست و جامعه ایران بطور کلی دارد از آغاز این هدف دوگانه را دنبال کرده است. در میان احزاب جهان تنها ما هستیم که اساسنامه خود را با جمله‌ای آغاز کرده‌ایم که به خوبی ضرورت هم‌رئی احزاب و گروهها را تاکید می‌کند. فراموش نباید کرد که این جمله در آغاز اساسنامه آمده است که ربطی به اصول عقاید و برنامه سیاسی ندارد و یک سلسله مقرراتی است که مناسبات درون‌سازمانی را تعیین می‌کند؛ وگرنه منشور حزب که پر از اشاره به یک نظام سیاسی کثرت‌گرا (پلورالیستی) است:

"ماده ۱- حزب مشروطه ایران که در این اساسنامه حزب نامیده می‌شود از هواداران پادشاهی مشروطه به منظور سازماندهی پیکار رهائی و بازسازی ایران بر پایه یگانگی ملی و تمامیت ارضی و استقلال ایران و برقراری مردمسالاری و احترام به حقوق بشر تشکیل می‌شود و در مبارزه مشترک آماده همکاری با همه نیروهای ملی و آزادیخواه است که به اصول یاد شده تعهد داشته باشند.

کم و کاستی سیاسی ما از نداشتن سنت نیرومند حزبی بر می‌خیزد. احزاب جدی سرانجام راه بر دیکتاتوری می‌بندند زیرا نه تنها فضای عمومی را با نیروهای جامعه مدنی پر می‌کنند بلکه ناگزیر به هم‌رئی، به توافق برسر اصول و قواعد بازی کشیده می‌شوند. آنها یا می‌باید یکدیگر را از میان ببرند، که به دلیل نیرومندی شان نمی‌توانند، و یا در برابر مخاطراتی که دمکراسی را در هر جامعه‌ای تهدید می‌کند در عین مخالفت با یکدیگر همکاری کنند. از اینجاست که با همه باورمندی خود به همبستگی و همکاری با دگراندیشان می‌باید سخت در استواری سازمانی حزب و نگهداری خود بکوشیم. یک حزب سیاسی در چنین فضائی از هر سو در سایش و فرسایش است. حتاهمبستگی نیز اگر درست فهمیده و عمل نشود می‌تواند یکی از عوامل سایش و فرسایش بشود.

این سخن را نمی‌باید نشانه مخالفت با تلاشها در راه همبستگی از سوی حزبی شمرد که اساسنامه اش را با آن جمله آغاز کرده است. تاکید بر نقش احزاب و تمرکز بر نیرومندی سازمانی حزب از جمله به دلیل نقشی است که در همبستگی دارد. نشست و برخاست و همکاری با دگراندیشان با همه سودمندی، نمی‌باید جای کار منظم تشکیلاتی را بگیرد. به نام همبستگی نمی‌باید به ترتیبات سست و موقتی خرسند بود. نشستن و گفتن و برخاستن بس نیست.

فضای سیاست ایران حتا بیش از آنکه جنگلی باشد کویری است. جنگل نشانه از میانه

برخاستن قواعد است؛ کویر نشانه بیقراری
مزمی است که نمی گذارد قواعد پا بگیرد.
مردمان مانند شن بهر بادی از اینجا به آنجا
می روند؛ امروز در جایی کپه می شوند فردا در
جای دیگر؛ و چون انسان از شن انعطاف
پذیرتر است، گاه در یک زمان در دو جا هستند.
همبستگی می تواند بهترین ریگ روان باشد.
بهانه ای آبرومندتر برای گریز از تعهد و
انضباط نمی توان آورد. هم بودن و هم نبودن،
به همه جا سر زدن و به هیچ جا دل نبستن؛
برای هر فرصتی آماده بودن، و همه فرصتهای
واقعی را از دست دادن.

* * *

همبستگی را می باید درست فهمید. معنای
اصلی همبستگی در شرایط ایران پایان دادن به
جنگ صلیبی چپ و راست و هوادار پادشاهی و
جمهوری است. جامعه ایرانی هشت دهه را در
این جنگ از دست داده است. دو طرف جنگ
به اندازه ای روحیه بی گذشت مذهبی را وارد
کشاکش مرگ و زندگی خود کردند که سرانجام
مذهب بی گذشت، سراسر سیاست و جامعه
ایرانی را به این تباهی انداخت. این جنگ را
می باید میان سازمانهای سیاسی و احزاب، و
میان سرامدان سیاسی و فرهنگی پایان داد.
نسلی که دنباله این جنگ را از انقلاب اسلامی
به این سو ادامه داده است این بدهی را به مردم
ایران دارد که در واپسین سالهای خود، دفتر
جنگ صلیبی هشتاد ساله را ببندد. بازماندگان
این نسل با چیره شدن بر گذشته خویش می توانند
خدمت آخری به مردم ایران بکنند. برای
بسیاری از آنان این بزرگترین دستاورد زندگی
هائی خواهد بود که تاکنون دستاوردی بزرگتر
از انقلاب "بهمن" شان و جمهوری اسلامی
ناگزیرش نداشته است.

دریافتن این نکته اصلی است که تلاشها برای
همبستگی را از دسته بندی و ائتلاف های
تاکتیکی، یا سرگرمی و وقت گذرانی آمیخته با
احساس اهمیت و سهمی داشتن، جدا خواهد
کرد. موضوع این نیست که کسانی که عموماً
مشکل مهمی در میان خود ندارند با هم در هر
ترتیبیاتی گرد آیند و هر نام بزرگ پر مدعائی بر

خود بگذرند. کسان آزادند هر چه می خواهند
بکنند. اعضای سازمانهای سیاسی و احزاب نیز
می توانند و باید در هر جا با دگر اندیشان
بر اصولی توافق، و نشست و برخاست و
همکاری کنند - به شرط اینکه به عضویت در
گروههای تازه و سست کردن پیوندهای
تشکیلاتی نینجامد. اینها همه به پیشبرد
همبستگی یاری خواهد داد. ولی تا وقتی چپ و
راست تاریخی ایران با هم به همراهی، یعنی
توافق بر قواعد بازی دمکراتیک، نرسند و
هشتاد سال گذشته را پشت سر نگذارند
همبستگی از بند و بست یا ائتلاف تاکتیکی
فرا تر نخواهد رفت.

پشت سر گذاشتن گذشته نه به معنی گریز از
آن است و نه فراموش کردن آن، و هیچ
مسئولیتی را پاک نمی کند. تنها می باید گذشته را
از صورت مسئله سیاسی روز بدر آورد. در
یک فضای دمکراتیک می توان انتظار هر
اختلاف نظری را از جمله بر سر گذشته داشت.
این خود دمکراسی و حقوق بشر است که
اختلاف بر نمی دارد. گذشته هر چه هم آن را
به اکنون بکشانند دیر یا زود به تاریخ خواهد
پیوست؛ ما رقیبان خود را در گرایشهای دیگر
فرا می خوانیم که آن را از حالت مانعی در راه
توسعه و نوسازندگی سیاست بدر آورند. مسائل
امروز و آینده ایران به اندازه کافی بزرگ هست
که همه نیروی ما را به خود صرف کند. نبرد
سیاسی در ایران پس از جمهوری اسلامی میان
نیروهای میانه رو و استبدادی، میان آنها که به
بازسازی کشور می اندیشند و آنها که بر سر
تقسیم غنائم می جنگند خواهد بود. در مقایسه
با چنان نبردی اختلاف بر سر تاریخ، ارزش
ساعتی صرف وقت را نیز نخواهد داشت.
چگونه می توان دمکراسی را در ایران برقرار،
و از آن مهمتر، نگهداری کرد؟

* * *

سیر رویدادها چنان است که نیروهای آزادی
و ترقی در چپ و راست شاید به زودی خود را
ناگزیر از گزینش خواهند یافت. زمان دارد بر
همه تنگ می گیرد. این گزینش در جاهائی آغاز
شده است. بخش مهمی از چپ آزادیخواه،

بسیاری از همانها که در آغاز حکومت اسلامی نیز گزیدار همکاری با رژیم انقلابی را پذیرفتند، به نظر می‌رسد تصمیم گرفته است خود را بیشتر به جناح اصلاحگر حکومت اسلامی ببندد و تا پایان تلخ نومی‌دی، از اصلاحات قانونی در درون نظام دفاع کند. برای این بخش چپ، مبارزه‌ای که در درون و بیرون ایران با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی درگرفته است همان اندازه غیر دمکراتیک می‌نماید که هر گزایشی به پادشاهی مشروطه و پارلمانی. بیشتر اعضای این گروه از چپگرایان با چشمی که به بخشی از حکومت اسلامی و به اصطلاح "جمهوریت نظام" دارند، و موضع گذشت ناپذیرشان در برابر مشروطه خواهان، از دایره همکاری با بقیه بیرون رفته اند. دیگران بی‌آنکه در نکوهش آنان اختیار از دست بدهند می‌باید کوشش کنند که پایبندی‌شان را به دمکراسی، زمینه ای برای همراهی در آینده نگهدارند که خواهد آمد و هر نیروئی برای دفاع از دمکراسی مغتنم خواهد بود.

دیگران، آنها که به رهائی ایران از نیهیلیسم و ویرانی می‌اندیشند چاره ای جز کار کردن با یکدیگر ندارند. سیاست نیز مانند طبیعت از وایو(خلاء) بیزار است. مردم ایران و همه نیروهائی که سودی در براندازی جمهوری اسلامی دارند منتظر کسی نخواهند ماند. اگر میدان تهی باشد آزمندترین کسان آن را پر خواهند کرد و آزمندترین، لزوما شایسته ترین نیستند. ما هم اکنون گروههائی را می‌بینیم که برای نشستن بر خوان غنائم به تندی سرهم بندی می‌شوند. ائتلافهای فرصت طلبانه با هر که پیش آید به منظور آنکه نامی در فهرست منتظران رهبری بیاید اعلام می‌شود؛ فشار تحولات، فرصت سخت گیری و گزینش را محدود می‌سازد. در غیاب سکه های خوب، سکه های بد بازار را پر می‌کنند. این منظره را با پا پیش نهادن می‌توان پاک دگرگون کرد. حتا در آشفته بازاری مانند سیاست ایران، سره از ناسره به تندی باز شناخته می‌شود.

گرد هم آمدن شماری از احزاب و سازمانهای با اعتبار و سرامدان سیاسی و فرهنگی می‌تواند مسابقه ترحم انگیز کسانی را که برای نشستن روی صندلیهای محدود به یکدیگر تنه می‌زنند به نمایش امید بخش همراهی consensus ملی بگرداند. بازتاب چنان رویدادی چنان گسترده و نیروبخش خواهد بود که به آسانی می‌توان ابعاد ملی به آن داد. برای نخستین بار نمایندگان برجسته گرایشهای که در سراسر یک دوران هشتاد ساله، از برآمدن سردار سپه تا آغاز جنگ با تروریسم اسلامی، جز فاصله های چند ساله، با یکدیگر در کشاکش بوده اند به آن جنگ داخلی پایان خواهند داد. در آن جنگ همه بازنده بودند؛ در این همراهی تقریباً همه برنده خواهند شد. میدان بر همه گشاده است ولی هر کس حق گزینش دارد. هر کس می‌تواند گروهبندی و ترتیبات خود را داشته باشد ولی وظیفه ماست که بهترین چهره یک جایگزین alternative را به مردم ایران عرضه کنیم این جایی است که ملاحظات شخصی را می‌باید به کمترین رساند؛ جایی است که می‌باید ایستادگی کرد. ولی پیش از همه اینها آمادگی برای زیستن در جهان نوینی که ربطی به گذشته‌های ما ندارد و ایران بازساخته ای که نمی‌باید ربطی به بدترین دوره‌های صد ساله گذشته ما داشته باشد لازم است.

کجایند روانهای آزاده ای که خود را از همراهان پای در گل جدا کنند و اگر نمی‌توانند آنها را به پای خود برسانند پیش بیفتند؟ یک بخش مهمتر چپ، و همه راست میانه رو و غیر نوستالژیک در بیرون، دست خود را هم اکنون به موج نیرومندی که از دوم خرداد گذشته است و سرنگونی جمهوری اسلامی را می‌خواهد دراز کرده است. آینده ایران پیش روی ما و در برابر چشمان مان دارد ساخته می‌شود. تنها کسانی می‌توانند در این آینده سهمی داشته باشند که گذشته، چشمان‌شان را از دیدار و گامهای شان را از رفتار باز نداشته باشد.

۷ ژوئن ۲۰۰۳